

اهمیت خانواده

خانواده

مؤثر بر تأثیر آن در رفتار کودک

دکتر علی شریعتمداری

یکی از عوامل مؤثر در رفتار فرد، خانواده است. محیط خانه اولین و با دوامترین عاملیست که در رشد شخصیت افراد تأثیر می‌کند. کودک خصوصاً را از والدین خود به ارث می‌برد و از این راه پدر و مادر زمینه رشد و پیشرفت افراد را فراهم می‌نمایند. نفوذ والدین در بچه‌ها تنها محدود به جنبه‌های ارثی نیست. در آشنائی کودک با زندگی جمعی و فرهنگ جامعه نیز خانواده نقش مؤثری را اجرا می‌کند. موقعیت اجتماعی خانواده، وضع اقتصادی آن، افکار و عقاید، آداب و رسوم، ایدآلها و آرزوهای والدین و سطح تربیت آنها در طرز رفتار کودکان نفوذ فراوان دارد. چنانچه می‌دانیم خانواده‌ها در زمینه اجتماعی، اقتصادی، تربیتی، دینی، هنری و مانند اینها با هم اختلاف دارند. شکل خانواده‌ها، طرز ارتباط اعضای هر خانواده با یکدیگر و جامعه‌ای که خانواده در آن بسر می‌برد در تمام موارد یکسان نیست. بنابراین تأثیر خانواده‌ها در رفتار افراد مختلف است. در یک خانواده شکل کار و طرز ارتباط اعضای خانواده طوری است که محیط خانواده را برای تاء مین احتیاجات اساسی کودکان چه در زمینه بدنی و چه در زمینه روانی مساعد می‌سازد. رفتار کودکی که در این خانواده پرورش می‌یابد با رفتار کودکی که محیط خانواده وی مانع تاء مین احتیاجات اساسی اوست، کاملاً متفاوت است. عاداتی که کودک در خانه کسب می‌کند ممکن است صحیح و عقلانی باشد و گاهی ممکن است این عادات مانع رشد طبیعی بچه شود. خانواده





درتمایلات بچه ها ، افکار و عقاید آنها و طرز برخورد ایشان با دیگران نفوذ می نماید . نظر اعضای خانواده نسبت به بچه بطور کلی ، به بهداشت ، به تعلیم و تربیت ، به غذا و بسمه زندگی جمعی ، در طرز پرورش او مؤثر است .

خانه محلی است که کودک در آن امور مختلف را فرا می گیرد . گاهی والدین آگاهانه چیزهایی به کودک می آموزند ولی در موقعیتهای متعدد کودک از طرز کار و رفتار والدین چیزهایی فرا می گیرد که خود آنها متوجه نیستند . کودک در خانه تجربیات فراوانی کسب می کند . از طریق این محیط کوچک است که کودک با دنیای خارج آشنا می گردد ، با کودکان دیگر و بزرگسالانی که به مناسبتی در خانه رفت و آمد دارند تماس پیدا می کند ، طرز معاشرت با دیگران را کودک در خانه می آموزد ، در این محیط است که اخلاق ، ایدالها ، راه زندگی و فلسفه اجتماعی جامعه منعکس می شود و کودک در اثر تماس با دیگران بتدریج این گونه امور را درک می کند .

در موقع غذا دادن به وی یا تعلیم طرز غذا خوردن شور و هیجان خاصی از خود ظاهر می سازد .

بنابراین ، کودک نه تنها طرز غذا خوردن را می آموزد ، بلکه یاد می گیرد که کارها را با شور و هیجان انجام دهد . گاهی کودک می بیند مادرش کارها را با خونسردی یا بی علاقتی انجام می دهد . نظم و انضباط در کارهای مادر یا بالعکس ، بی ترتیبی که در اعمال او ظاهر می گردد نظر کودک را جلب می کند . کودک از مشاهده رفتار مادر یاد می گیرد جدی و خونگرم باشد یا بالعکس با سهل انگاری و خونسردی امور را تلقی کند . اکثر تظاهرات عاطفی را کودک از والدین خود فرامی گیرد . مادر یا پدر ضمن اعمال و رفتار خویش افکار و عقاید ،

بدرها و مادرها می خواهند طرز غذا خوردن ، لباس پوشیدن ، شستشو و امور دیگری مانند اینها را به کودک بیاموزند . وقتی کودک این گونه امور را فرامی گیرد که آموخته برای فهم و انجام آنها باشد . مثلا کودک از ابتدا حتی در دو سال اول زندگی قدرت کنترل ادرار خود را ندارد ، اگر والدین بخواهند این امر را قبل از این که کودک آماده باشد به او بیاموزند تلاش آنها بی نتیجه خواهد ماند و کودک را ناراحت می سازد . چنانچه در بالا گفته شد کودک همراه این اموری که والدین از روی آگاهی می خواهند به وی تعلیم دهند چیزهای دیگری را که مورد توجه والدین نیست فراموش می گیرد . مثلا کودک متوجه می شود که مادر



خانواده های مختلف فرق می کند. کودکی که تنها فرزند والدین است وضع خاصی دارد. مسن ترین کودک، کوچکترین کودک، کودکان متوسط، تنها پسر میان دخترها، تنها دختر میان پسرها، زیباترین کودک، زشت ترین کودک، باهوش ترین کودک، کم هوش ترین کودک و دختر بودن یا پسر بودن کودک در طرز پرورش او ونحوه ارتباط و برخورد والدین و دیگران با او کاملاً مؤثر است. کودکی که تنها فرزند والدین است ممکن است در اثر علاقه شدید پدر و مادر وعدم آگاهی آنها از مباحثی رشد و تربیت، بیش از حد مورد مراقبت قرار گیرد و همین امر سبب عقب افتادن رشد اجتماعی و عقلانی او شود و به استقلال اولطمه وارد آورد. چنین کودکی ممکن است انتظار داشته باشد دیگران نیز مانند پدر و مادر با او رفتار کنند و وقتی می بیند رفتار دیگران مانند پدر و مادر اونیست ناراحت می شود و بسختی می تواند با دیگران بسربرد. و در مسن ترین کودک نیز ممکن است والدین نتوانند وظیفه خود را درست انجام دهند. اغلب در

طرز برخورد و تمایلات و میزانهای اخلاقی و اجتماعی خود را در مقابل کودک آشکار می سازند. کودک علاوه بر این که از مشاهده رفتار والدین بتدریج آنها را می شناسد، راه و رسم زندگی را نیز با تقلید از اعمال آنها فرا می گیرد. کودکان مانند اغلب بزرگسالان زود امور را تعمیم می دهند. وقتی کسودک رفتاری را در مورد والدین خود مشاهده کرد تصور می کند دیگر سالمندان نیز همین طور عمل می کنند، مثلاً اگر پدرش همیشه با خشونت رفتاری کند یا بامادرش دعوا و مشاجره دارد به نظر او همه مردها یا همه پدر و مادرها همین وضع را دارند. آنچه در باره پدر و مادر درک می کند نسبت به دیگران تعمیم می دهد خلاصه طرز برخورد والدین با یکدیگر، با کودکان و با سایر سالمندان، در نحوه قضاوت کودکان درباره دیگران مؤثر است.

موقعیت کودک در خانه

وضع کودکان در یک خانواده و در

این گونه موارد پدر و مادر در اثر عدم آشنائی بطرز پرورش کودک، مرتکب خطا و اشتباه می شوند و این اشتباهات ممکن است در رشد شخصیت کودک مؤثر واقع شود و در آینده مشکلاتی برای او بوجود آورد.

کودکان معمولا در خانه نسبت به پدر و مادر و برادران و خواهران خود احساساتی متضاد دارند. از یک طرف آنها را دوست می دارند ولی همین احساس در اثر عوامل مختلف ممکن است با احساس تنفر همراه باشد. کودکان بزرگتر نسبت به کودکان کوچکتر، پسرها نسبت به دخترها یا دخترها نسبت به پسرها، کودکان کم هوش نسبت به کودکان باهوش گاهی حسادت می ورزند و حالت خشم و تعرض نسبت به هم نشان می دهند. کودک بزرگتر معمولا نسبت به نوزاد حسادت می ورزد. محبت و توجه والدین نسبت به نوزاد، کودک بزرگتر را ناراحت می سازد. کودک بزرگتر می بیند مادرش برای بیکهفته یاده روز (ایام وضع حمل) او را ترک کرده است و بعد با حال ضعف و بیماری به منزل مراجعت می کند، تمام وقت خود را بانوزاد صرف می کند، مثل این که او را فراموش کرده است، این وضع کودک بزرگتر را ناراحت می سازد. طرز برخورد و رفتار پدر و مادر نسبت به کودکان در شدت دادن به این ناراحتیها یا کم کردن آنها تئیر دارد. اگر پدر و مادر به تمام کودکان بفهمانند که همه آنها را دوست دارند و در موقع حامله شدن مادر کودک بزرگتر را بتدریج از این جریان آگاه سازند و او را برای استقبال از نوزاد و پذیرفتن او آماده کنند و در هر حال از همه کودکان مراقبت نمایند، می توانند مانع ابراز دشمنی و حسادت میان بچه ها شوند. کودک کم کم با

نوزاد انس می گیرد و وقتی نوزاد رشد کرد و راه افتاد کودک بزرگتر از مصاحبت با اولادت می برد. پدر و مادری که بعضی از کودکان را بیشتر از دیگران مورد محبت و نوازش قرار می دهند یا در اثر مقایسه کودکان با هم میان آنها رقابت ایجاد می کنند غالبا "کودکان را به عصبان و سرکشی وا می دارند و آنها را به دشمنی و تعرض به یکدیگر تشویق می کنند. گاهی کودکان ناراحتی خود را از رفتار والدین و تبعیضی که ایشان نسبت به آنها روا می دارند مستقیما " ظاهر نمی سازند و ممکن است این ناراحتیها به صورتیهای زنده تری در مقابل کودکان همسایه یا سایر بزرگسالان آشکار گردد. ارتباط کودک با برادران و خواهران خود در خانه سبب یادگیری مهارتهای بدنسی و اجتماعی می شود. کودکی که خواهر و برادر ندارد یا در اثر اختلاف سن نمی تواند با آنها بازی کند، با کودکی که خواهر و برادر دارد و با ایشان دائما مشغول بازی و تفریح است فرق دارد. همین طور وضع کودکی که در بازی با خواهران و برادران اغلب دچار شکست می شود، با آن که مسلط بر خواهران و برادران خویش است، متفاوت است. طرز ارتباط کودکان با هم در رشد اجتماعی، عاطفی و عقلانی آنها تئیر دارد.

بچه قبل از بلوغ و اوائل این دوره بتدریج متوجه خصوصیات پدر و مادر خود می شود. در گذشته احساس می کرد که پدر با مادر بخشونت رفتار می کند، یا والدین اجازه صحبت با او نمی دادند ولی در مقابل این احساس عکس العملی از خود نشان نمی داد و می توان گفت نسبت به رفتار والدین بی طرف بود. در دوره بلوغ فرد میل دارد درباره رفتار والدین اظهار

نظر کند وگاهی از اعمال آنها انتقاد نماید .
 یکی از اموری که در وضع فرزند نسبت به والدین تأثیر دارد تمایل به استقلال در بچه است . کودکی که وارد دوره بلوغ می شود میل دارد خود را از زیر تسلط و کنترل والدین خارج سازد و مستقل از آنها در پاره ای از امور زندگی عمل کند ، در عین حال محتاج به راهنمایی و حمایت پدر و مادر است و انتظار دارد مورد مهر و محبت ایشان نیز باشد . در دوره بلوغ فرد می خواهد امتیازات یک سالمند را کسب کند و آنچه را که بزرگسالان در بعضی از جنبه های زندگی انجام می دهند به معرض عمل در آورد . فرد بالغ میل دارد به خودش برود ، برای خود رفیق انتخاب کند ، کتاب یا مجله معینی را بخواند ، اوقات فراغت را صرف کارهایی که مورد علاقه او است بنماید و در انتخاب لباس و بیشتر مایحتاج خود مستقلاً تصمیم بگیرد . در این جا چند نکته قابل توضیح است . اول این که بعضی از بچه ها در دوره بلوغ رشد کافی برای اجرای استقلال شخصی ندارند ولی میل دارند مستقل باشند . در مقابل این گونه بچه ها والدین و معلم باید همکاری کنند و بتدریج آنها را برای اجرای کارهایی که فرد مستقلاً باید انجام دهد آماده سازند و بگذارند آنها نیز ناحدودی از استقلال برخوردار باشند . دوم این که دسته ای از والدین تصور می کنند بچه های آنها به اندازه کافی رشد نکرده اند که بتوانند امور خود را مستقلاً اداره نمایند و روی همین طرز فکر می خواهند در تمام امور بچه ها دخالت کنند و برای ایشان تصمیم بگیرند . اگر واقعا " این بچه ها آمادگی کامل برای اجرای استقلال شخصی داشته باشند والدین نباید بدون دلیل مانع استقلال و آزادی ایشان شوند . با ایجاد

فرصتهای مناسب می توان فهمید که آیا بچه ها آمادگی برای استقلال دارند یا نه . در این مورد نیز همکاری معلم و والدین مفید است . نکته سوم ارزش سنجی رفتار بچه ها از طرف والدین است . گاهی والدین میزانهای خود را وسیله سنجش رفتار بچه ها قرار می دهند ، یا میزانهائی را که خود در دوره بلوغ پذیرفته بودند می خواهند حاکم بر رفتار بچه ها سازند و از این راه آمادگی یا آماده نبودن آنها را برای استقلال تعیین کنند . باید متوجه بود که میزانهای سالمندان با میزانهای افراد در دوره بلوغ متفاوت است . والدین نمی توانند از روی میزانهای خویش در بساره اعمال بچه ها قضاوت کنند . رفتار افراد بالغ را باید با توجه به احتیاجات ، امکانات ، استعدادها و علاقه های آنها مورد بررسی قرار داد . نکته آخر این است که والدین نباید یکی از دوراه را انتخاب کنند یا تمام اعمال و رفتار بچه ها را مورد مراقبت و کنترل شدید قرار دهند و یا این که ارتباط خود را با آنها قطع کنند و به اصطلاح آنها را کاملاً آزاد بگذارند . راه صحیح در این مورد راهنمایی بچه هاست . والدین باید اعتماد و اطمینان بچه های بالغ را به خود جلب کنند و به آنها فرصت دهند تا آزادانه مشکلات خویش را با والدین در میان گذارند و در انتخاب راه حل به آنها کمک کنند . معمولاً بچه هایی که به پدر و مادر خود اعتماد دارند و ایشان را به منزله راهنما و دلسوز فرض می کنند بهتر در حل مشکلات خویش پیروز می شوند . بچه هایی که به پدر و مادر خسود اعتماد ندارند و می ترسند از این که مشکلات خود را با ایشان در میان گذارند ، غالباً " دچار ناسازگاریهای اجتماعی و عاطفی می شوند .